

## یک تذکر :

من ، در گذشته ها - به تکرار - گفته بودم و اکنون هم بی هیچ حجب و حیا می گویم که نه شاعرم و نه سرورده هایم را شعر نامیده ام . زمانی که کلمه " سروده " را به کار می برم به بار شعری آن - که تداعی کننده شعر به مفهوم علمی آن است - ابداً نمی اندیشم ؛ زیرا که به درستی آگاهم که نه از شعر نو و نه از شعر کلاسیک چیز زیادی نمی دانم. این واقعیتی است که به آن معترفم .

واژه هائی که به بند بند سروده هایم جانبخشیده ، بازتاب واقعیت ها و حقایق برخاسته از آن - در جامعه طبقاتی و زیر سیطره ارتجاع ، استثمار سوسیال امپریالیزم و امپریالیزم - بوده است که وجدان حساس و بیدارم را به واکنش وامیدارد.

فردی را که در سروده « بر کتیبه ای سپر » مخاطب قرار داده ام، در واقع امر از توانمندی در خور ستایش درسروندن شعر و فهم رسا و علمی ( شناخت منطقی) از بخش بخش پیکره هائی که در ساختمان شعر دخیل است ؛ برخوردار می باشد .

همتای مخاطبم [در سروده « بر کتیبه ای سپر » که در پارچه ای از اشعار نقد گونه اش خود را " بیابانگرد" لقب داده] در ایران ، تنها ( رضا براهنی ) است . اتفاقاً هر دو شخصیت در حوزه ادبیات ، هکذا ادبیات از لحاظ تاریخی از زمره با فهم ترین ها اند ؛ مگر از منظر سیاسی ؛ یعنی خدمت به توده های مظلوم کشور هایشان (افغانستان و ایران ) و ایستادگی در برابر طبقات حاکمه ، ارتجاع و امپریالیزم وزن و جاذبه هر دو ، به وزن پرکاه است . تو گویی هر دو باهم برادران تنی اند !

این نخستین باری است که سروده «بر کتیبه ای سپر» را که سال ها پیش به جواب نقد نهفته در متن اشعار "بیابانگرد" شکل گرفته بود ؛ هم اکنون برای اولین بار به دست نشر می سپارم .

مردی ز باد حادثه بنشست  
 مردی چو برق حادثه برخاست  
 آن ، ننگ را گزید و سپر ساخت  
 وین ، نام را ، بدون سپر خواست  
 احمد شاملو

### بر کتیبه ای سپر [۱۲]

ای لهیده در زیر تگرگ طعن  
 که با رشمه ای ریشخند  
 بر دار یاد واره فصل سپاس و التماس از دشمن، آونگی  
 ببین که،  
 در لشاب سرد و نامواج مصراع هایت  
 چه آهنگ های مجوف و منقوش  
 بسان ارتسام،  
 در جدول جادوگران شهر "حله" (۱) نقش بسته  
 وتو، بیهوده در فراخنای کذب  
 واژگان لیوه ات را  
 بر صحایف " موجودات سیال " و دوره گرد  
 \_ چون نشست کودکان مهجور دهات حقارت  
 برگردونه ای " اسپکان چوبین " \_  
 بر مدار آوازه کشیده ای.

\*\*

همگان دانند که تو  
 از ترس آن "هول انگیز"  
 دیو ننگ که خفته در نامت  
 از انکسار و نفرت و خشم  
 در عمق لاوک حس فطری خویش،  
 آماس کرده ای .  
 شرنگ هبوط در برهوت  
 و انحطاط مفتضح ، در ته  
 باد ، تا رستخیز در کامت.

\*\*\*

شاعر پیاله به دست میکده های ویران!  
 که از پشتواره یاد های زخمی ات  
 ( که یکتا عطف متعالی بود  
 بر دو کتف صلیب هویت مردمی ات )  
 در رنجی،  
 چرا در سلولستان سنگی  
 که مهاجمان موطلا، گشودندش در  
 کشیدی قامت بلند نیزه را  
 به لام تعظیم  
 و نبشتی بر کتیبه سپر  
 صد مصراع تسلیم  
 از برای رهائی ات از آن دخمه ... !

\*\*\*

به یاد آر!  
 به یاد آر، آن عبور تند لحظه های نبرد را  
 که آهنین بال های مرگبار دشمن  
 مشبک می نمودند \_ حتی \_  
 تصویر طفلان را  
 در قاب پنجره ها

با چنگال و منقار آتشبارشان  
 و تو، که رهیدی از دخمه‌شان  
 چه بی تفاوت،  
 چه بی محابا،  
 در تکاپوی رهی بودی بسوی تنگبار مهاجم  
 که رسیدی؛ اما به رسوائی!  
 و اکنون  
 چون سایه‌های مرموز  
 ره می‌پویی  
 بسمت "کوچه‌های باور مردم" (۲)  
 هان!  
 نه راه ست، نه روزن  
 اگرسست، پاسبانانش، "شعله" افروزانند

\*\*

سرسام "بیابانگرد"  
 برگرد به بیابان .  
 عقرب زرد عقده چرکین  
 بیرون کن از استوانه آستین  
 بنه به فلاخن تسکین ؛  
 مگر ، بر اوجها باز نخواهی گشت  
 ای فرود آمده بر عفن دشت  
 ننگت باد!

\* \* \*

- 
- [۱۲]-: " بر کتیبه ای سپر " ( در ماه حمل ۱۳۷۷-۱۳۷۸) سرود شد .
- ۱- " حله " ، « شهری بود در عراق میان کوفه و بغداد، در ساحل رود فرات » (فرهنگ محمد معین)؛ « " حله " مانند " کوفه " در ناحیه بابل موقعیت داشت سحر و جادو و جادوگری در هر دو شهرک رنگ و رونقی خاصی داشت . » ( فرهنگ دهخدا).
- ۲- شعر " پیشواز " از م. آزر م .
-